

نشریه علمی- پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال اول، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صفحات ۴۳-۶۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۱/۲۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۵/۰۶

بررسی عوامل و ابعاد مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر در قرن هفتم

باقر صدری‌نیا^۱

چکیده

دوران حکمرانی سلجوقیان بر آسیای صغیر از منظرهای گوناگون شایسته مطالعه و تحقیق است. انبوه رویدادها و حوادث در واپسین سده حکمرانی سلجوقیان بر آسیای صغیر به این دوره اهمیت خاصی بخشیده است. یکی از رخدادها قابل مطالعه در این دوره سیل مهاجرت افراد، شخصیت‌ها و گروه‌های اجتماعی گوناگون از اقصی نقاط سرزمین‌های ایران به این منطقه در آستانه حمله مغول و پس از آن است. این مهاجران را از حیث جایگاه و منزلت اجتماعی می‌توان به سه گروه عمده سپاهیان، توده‌های مردم، و افراد و شخصیت‌های صاحب نام تقسیم کرد، گروه اخیر مشتمل بر طیف‌های گوناگونی نظیر عارفان و صوفیان، شاعران، عالمان، و قاضیان، منشیان و تاریخ‌نگاران، وزیران و صاحب منصبان می‌شود که درباره هر یک از آنها به تفکیک سخن گفته شده است. علل و عوامل و پیشینه مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر، توزیع جغرافیایی مهاجران و تعامل آنها با مردم و حکومت‌های محلی از مباحث دیگری است که در خلال مقاله بررسی شده است.

واژگان کلیدی: آسیای صغیر، سلجوقیان، سرزمین‌های ایران، مهاجرت، مغول.

مقدمه

دوران حکمرانی سلجوقیان بر بخش عظیمی از مشرق زمین، به دلایل گوناگون، از ادوار پراهمیت تاریخ سرزمین‌های شرق به شمار می‌آید. مقاله حاضر از میان انبوه مسائل و حوادثی که در ایام حکومت خاندان سلجوق رخ نموده و هر یک از اهمیت درخور پژوهشی برخوردار است، عهده‌دار بررسی اجمالی پدیده مهاجرت از سرزمین‌های ایران به سوی آسیای صغیر در واپسین قرن فرمان‌روایی سلجوقیان بر این منطقه است. در این مقاله خواهیم کوشید تا برخی از وجوه و جوانب پدیده مهاجرت را در محدوده زمانی قرن هفتم، یعنی از اواخر دوره حکومت غیاث‌الدین کیخسرو اول (۵۸۸-۶۰۷/هـ/۱۱۹۲-۱۲۱۰م) تا عهد غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۶۶۳-۶۸۲/هـ/۱۲۶۴-۱۳۸۳م) به اجمال بررسی کنیم.

پژوهش در باب مهاجرت در این دوره از صعوبت‌های گوناگون خالی نیست، چون منابع تاریخی درجه اول عصر سلجوقیان آسیای صغیر، نظیر *راحه‌الصدور راوندی*، *سلجوقنامه ابن بی‌بی* و *تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار* و *مسامره الاخبار محمود بن محمد آقسرائی*، بر اساس شیوه تاریخ‌نگاری ادوار گذشته، تنها به تاریخ پادشاهان و جنگ‌ها و کشاکش‌های اصحاب قدرت پرداخته‌اند و زندگی و وضعیت اجتماعی مردم، چندان مورد اعتنا و توجه آنان قرار نگرفته است، از این‌رو از خلال مطالب این قبیل آثار به دشواری می‌توان درباره افراد و طبقات مختلف مردم که در گیرودار حوادث عصر از روی ناگزیری وطن مألوف خود را ترک گفته و به سرزمین‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند، آگاهی‌های دقیق و خرسندکننده‌ای به دست آورد. با این حال هیچ پژوهشگری برای ترسیم سیمای اجتماعی آن روزگار از مراجعه و تأمل در این منابع بی‌نیاز نیست. در خلال مطالب این قبیل منابع تاریخی گاهی می‌توان به مواد خامی دست یافت و با کنار هم قرار دادن آنها به برخی از زوایای تاریک موضوع اندک پرتوی افکند.

در این مقاله کوشیده‌ایم علاوه بر چنین منابعی از آثار دیگری نیز که درباره شرح احوال بعضی از مشاهیر این دوره نوشته شده است، بهره بگیریم تا از طریق آنها بتوانیم پاره‌ای از

ابهامات را برطرف سازیم. برای سامان دادن به چنین مطالعه و پژوهشی، این نوع آثار بیش از منابع گروه اول می‌تواند به کار پژوهشگر بیاید و او را در رسیدن به مقصود یاری رساند.

پیشینه پژوهش

تا آنجا که اطلاع داریم، در باب مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر پژوهش مستقلی انجام نگرفته است. با این حال در خلال برخی از آثار ادبی و تاریخی به اجمال و اشاره به این موضوع پرداخته شده است، از جمله این آثار می‌توان از کتاب «زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی» تألیف دکتر محمد امین رباحی نام برد، وی در این کتاب به مناسبت بحث از رواج زبان فارسی در آسیای صغیر، به تفاریق و اجمال از مهاجرت ایرانیان به این منطقه سخن گفته است. دکتر ذبیح الله صفا نیز در بخش نخست جلد سوم تاریخ ادبیات ایران ذیل عنوان «پناهگاه‌های فرهنگی ایران» از آسیای صغیر به عنوان یکی از پناهگاه‌های فرهنگی نام برده، با اختصار تمام به مهاجرت برخی از ایرانیان صاحب نام به این سرزمین اشاره کرده است (نک، مصفا، ۱۳۵۱: ۱۰۰/۳). دکتر باستانی پاریزی در مقاله‌ای با عنوان «همسایه از همسایه ارث می‌برد» علاوه بر اشاره به مهاجرت برخی از کرمانیان و به طور خاص اوحدالدین کرمانی به آسیای صغیر در مورد منشاء و علت رواج تسامح در آن سامان به اجمال بحث کرده است، در مقاله‌ای با عنوان «ایران و عثمانی از آغاز تا امروز» به قلم دکتر امامی خویی، مناسبات موجود میان ایران و آسیای صغیر از ادوار دور تاریخ تا عصر حاضر به طور مجمل بررسی شده است. این دو مقاله در مقدمه کتاب مشروطه عثمانی تألیف دکتر حسن حسرتی (پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران، ۱۳۸۹) به چاپ رسیده است، در نگارش مقاله حاضر مطالب مندرج در این منابع را از نظر گذرانده و از پاره‌ای از آن‌ها بهره گرفته‌ایم.

پیشینه مهاجرت به آسیای صغیر

درباره پیشینه مهاجرت از سرزمین‌های ایران به آسیای صغیر نمی‌توان با دقت و وضوح سخن گفت، به نظر می‌رسد که پیش از عهد سلجوقیان نیز این امر بی‌سابقه نبوده است، چنان‌که حتی در آغاز دوره حکومت سلجوقیان ایران، در برخی از مناطق آسیای صغیر حضور ایرانیان چشمگیر بوده است، از جمله آنچه ناصر خسرو در سفرنامه خود درباره شهر اخلاط

گفته است، حکایت از همین نکته دارد او که در روز هیجدهم جمادی الاولی سال ۴۳۸ هـ از راه وان و وسطان به شهر اخلاط رسیده بود، آن شهر را سر حد مسلمانان و ارمینان معرفی می‌کند و درباره زبان مردم آن می‌نویسد: «*و در این شهر اخلاط به سه زبان سخن گویند: تازی و پارسی و ارمنی*» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۰). این که در نیمه اول قرن پنجم، زبان فارسی یکی از زبان‌های رایج در شهر اخلاط بوده، بیانگر آن است که تعداد قابل توجهی از مردم مناطق ایران در آن شهر حضور داشته‌اند. ناصر خسرو چنین پنداشته است که وجه تسمیه این شهر به اخلاط نیز به سبب اقامت مردمانی با زبان‌های مختلف در آن شهر بوده است (همان: ۱۰).

این که سی سال پیش از نفوذ سلجوقیان بر آسیای صغیر، زبان فارسی یکی از زبان‌های رایج در شهر اخلاط بوده، این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که مناسبات موجود میان سرزمین‌های ایران و آسیای صغیر پیشینه به مراتب دیرینه‌تری دارد. برخی از محققان ایرانی سرآغاز این مناسبات و راه‌یابی برخی از آیین‌ها و آداب و رسوم ایرانی را به این منطقه، تا دوره فتوحات هخامنشیان پیش‌برده و راه‌یابی آیین مهر به آسیای صغیر و یونان و روم را یکی از نشانه‌های این مناسبات تلقی کرده‌اند (نک: ریاحی، ۱۳۶۹: ۱؛ امامی خوبی، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۲). محمد امین ریاحی با استناد به استنباط عبدالباقی گولپینارلی، مولوی‌شناس نامدار ترک (Golpinarli، ۱۹۴۹: ۹-۱)، بسیاری از آداب مولویه نظیر تقدس اجاق و مطبخ خانقاه و خاموشی در اثنای صرف طعام را ادامه سنت‌های زرتشتی دانسته است، چنان که گلبانگ سفره را هم که میان مولویه معمول بود، همان زمزمه مزدا پرستان شمرده است (نک: همان: ۲). با این حال این محقق ایرانی اعتراف می‌کند که «درباره مهاجرت ایرانیان به این نواحی پیش از حمله اعراب، از منابع موجود آگاهی‌های قطعی به دست نمی‌آید. اما اگر قرائنی را که گفتیم برای تأیید موضوع کافی باشد، این همه را نخستین موج مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر باید دانست» (همان: ۴).

تا آنجا که به دوره مورد بحث ما مربوط می‌شود، باید جنگ ملازگرد یا منازگرد را که در سال ۴۶۳ ق میان آلب ارسلان سلجوقی و رومانوس دیوجانس قیصر دوم رخ داد و به پیروزی سلجوقیان انجامید، (نک، الحسینی، ۱۹۳۳م: ۵۰-۵۳؛ قس، اصفهانی، ۱۹۰۰م: ۴۰-

۴۲) نقطه عطفی در مناسبات ایرانیان و مردم آسیای صغیر و سرآغاز مهاجرت به آن دیار تلقی کرد. از همین دوره است که گروه‌هایی از مهاجران ایرانی همراه سپاهیان سلجوقی به آسیای صغیر روی می‌نهند و در دوره‌های بعد، مخصوصاً پس از فروپاشی امپراطوری سلجوقیان بزرگ و روی کارآمدن خوارزمشاهیان و حوادث متعاقب آن، (نک. زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۷۱/۲ به بعد)، بر کثرت و انبوهی مهاجران افزوده می‌شود و سرانجام به دنبال حمله مغول به سرزمین‌های ایران و حوادث جانگداز و مصیبت‌باری که کشمکش‌های داخلی و تاخت و تازهای نابخردانه جلال‌الدین خوارزمشاه نیز بر ابعاد آن دامنه می‌بخشید (جویی، ۱۳۲۹ ق، ۱۵۳/۲ به بعد؛ اقبال آشتیانی ۱۳۶۵: ۵۹ به بعد؛ زرین کوب، همان: ۱۷۹-۱۸۱)، گروه بسیاری از طبقات مختلف مردم ایران به سوی آسیای صغیر و قلمرو حکومت سلجوقیان روم مهاجرت می‌کنند. این سال‌ها که مصادف با دوران حکومت علاءالدین کیکباد سلجوقی است، شاهد حضور بسیاری از خاندان‌های سرشناس و مشاهیر ادب و عرفان و اقشار گوناگون اجتماعی در آسیای صغیر هستیم که پس از این در مورد آن‌ها، سخن خواهیم گفت.

علل و عوامل مهاجرت

بی‌گمان مهاجرت پدیده‌ای است که غالباً در وضعیت نامتعارف و بحرانی بروز می‌کند، در شرایطی که امنیت، آسایش و رفاه نسبی در جامعه‌ای وجود داشته باشد، چنین پدیده نامتعارفی مجال بروز نمی‌یابد.

در دوره مورد بحث ما نیز موج مهاجرت از سرزمین‌های ایران پیوند وثیقی با وضعیت بحرانی داخلی و فقدان امنیت داشته است. جز کسانی که پس از شکست قیصر روم، همراه سپاهیان سلجوقی راهی آسیای صغیر شدند و احتمالاً انگیزه‌ای جز دستیابی به ثروت و کسب مال و منصب و زندگی مرفه‌تر نداشتند، در دوره‌های بعد، هدف اصلی از اقدام به مهاجرت صیانت جان و در امان ماندن از قتل و غارت و آزارهای فرقه‌ای بود که از همه سو در کمین مردم نشسته بود.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مهاجران ایرانی در دو دوره پیش و پس از حمله مغول به سوی سرزمین‌های آسیای صغیر سرازیر شده‌اند. دوره نخست از دهه‌های پایانی قرن ششم همزمان با فروپاشی قدرت سلجوقیان بزرگ، قدرت گرفتن خوارزمشاهیان و تشدید جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی و اختلافات و درگیری‌های مذهبی و فرقه‌ای آغاز می‌شود و در آستانه حمله مغول و پس از آن به ظهور موج دوم منتهی می‌شود. راوندی مؤلف راحه الصدور و آیه‌السرور از جمله کسانی است که در اواخر قرن ششم و مدت‌ها پیش از یورش خونبار مغول، مناطق مرکزی ایران را ترک گفته و به آسیای صغیر مهاجرت کرده است، از آنچه او ضمن فصلی از کتاب خود آورده است، استنباط می‌شود که علت مهاجرت وی تشویش خاطر و ناامنی و به تعبیر او باران محنتی بود که بر عراق می‌بارید او امیدوار بود که اگر به سبب «فتور و تشویش و باران محنت در عراق از بعضی مقاصد خود بازمانده است، در دولت سلطان غیاث الدین ابوالفتح کیخسرو بن قلیچ ارسلان به همه مرادها برسد» (نک: راوندی ۱۳۶۴: ۵۵).

در حقیقت می‌توان گفت درگیری و جنگ حکومت‌ها و قدرت‌های محلی و کشاکش‌های فرقه‌ای و مذهبی گاهی چنان عرصه را بر مردم، به خصوص اهل دانش و فرهنگ تنگ می‌گرفت که برای آنان راهی جز مهاجرت باقی نمی‌ماند. حدود یک دهه بعد مهاجرت خاندان‌هایی مانند خاندان سلطان العلماء بهاء‌الدین ولد، مبین این حقیقت است که پیش از حمله مغول به سرزمین‌های ایران آشفته‌گی اوضاع، تشدید اختلافات مذهبی و فرقه‌ای، رواج بازار تعصب و سخت‌گیری و جنگ‌های خانمان‌سوز ارباب قدرت، چنان شرایط تلخ و دشواری را فراهم آورده بود که اقامت در وطن را ناممکن ساخته بود. هر یک از این عوامل می‌توانست کسانی را ناگزیر از مهاجرت کند، چنان که سخت‌گیری بر متصوفه و تعصبات عقیدتی و کلامی، بهاء‌الدین ولد را به ترک بلخ و مهاجرت به آسیای صغیر واداشت (نک: گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۸۰-۸۱؛ زرین کوب، ۱۳۶۳: ۲۷۹-۲۸۰؛ همو، ۱۳۸۳: ۳۳ به بعد؛ قس، فروزانفر، ۱۳۶۱: ۹ به بعد).

در چنین هنگامی بود که مغول، یورش ویرانگر و خونبار خود را آغاز کرد و سرفصل تازه‌ای را در تاریخ مردم سرزمین‌های اسلامی گشود، سرفصلی که ابعاد آن با خشونت،

قساوت، کشتار و ویرانی رقم خورده بود. با پیشروی سپاه مغول به سوی غرب، سیل مهاجرت به سمت آسیای صغیر شدت بیشتری گرفت، نه تنها اهل دانش و ادب، بلکه بسیاری از مردمان معمولی و گروه بزرگی از لشکریان خوارزم نیز که پس از استقرار در حوالی ارزنه الروم و ارزنجان به «خوارزمیه» شهرت یافتند، به مناطق مختلف آسیای صغیر سرازیر شدند (نک: مشکور، ۱۳۵۰: نود و نه).

اینکه چرا این مهاجران، آسیای صغیر را برای مهاجرت برگزیدند، خود نیازمند تأمل و بررسی مستقلی است. به نظر می‌رسد چند عامل در این زمینه تأثیرگذار بوده است:

نخست اینکه دربار سلجوقیان آسیای صغیر فضای بیش و کم ایرانی داشت و زبان رسمی، اداری و سیاسی آن زبان فارسی بود. حکمرانان سلجوقی نیز به حمایت از اهل دانش و ادب شهرت داشتند (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۶) و غالباً خود نیز یا شعر می‌سرودند و یا دوستدار شعر و ادب بودند (نک، ابن بی‌بی، ۱۹۰۲: ۴۵-۹۵) از برخی پادشاهان و شاهزادگان سلجوقی اشعاری به زبان فارسی باقی‌مانده است که شاهزاده ناصرالدین برکیارق پسر قلچ ارسلان دوم و برادرش ملک محی‌الدین، همچنین سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول، عزالدین کیکاوس اول و علاء‌الدین کبچاد اول از آن جمله‌اند (ریاحی، ۱۳۶۹: ۴۱، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۷) همین ویژگی محرک فرهیختگان ایرانی برای هجرت بدان سرزمین بود. از قراین موجود چنین استنباط می‌شود که پیش از آغاز حمله مغول برخی از دانشوران و عالمان از جمله با چنین تلقی و تصویری راهی دیار روم شده بودند (نک: راوندی، ۱۳۶۴: ۵۵).

دیگر این که سرزمین‌های آسیای صغیر به فراوانی نعمت و ارزانی قیمت و به تعبیر نجم‌الدین رازی به «رُخص اسعار و خصب معیشت» (رازی، ۱۳۶۵: ۲۰) شهرت داشت و این خصوصیت در مهاجرت به آسیای صغیر مؤثر بود.

درباره ارزانی و فراوانی نعمت در شهرهای آن منطقه، گزارش‌ها و اظهارنظرهای مختلفی از قرن پنجم به بعد در دست است. از جمله آن‌ها، گزارشی است که ناصر خسرو در *سفرنامه* خود از برخی شهرها دیار روم آورده است. او که در سال ۴۳۸ ق از این شهرها دیدن کرده است، در شهر **بطلیس** [بدلیس، بتلیس] صد من عسل را به یک دینار خریده، و به او

گفته‌اند: «در این شهر کس باشد که او را در یک سال سیصد چهار صد خیک عسل حاصل شود» (نک: ناصر خسرو، ۱۳۳۶: ۱۰) و یا بر اساس گزارش او در شهر ارزن دویست من انگور را به یک دینار می‌فروختند (همان: ۱۱) تصویری که ناصر خسرو از سیمای این شهرها عرضه می‌کند، حکایت از آبادانی و آسایش و رفاه مردم و به سامان بودن اوضاع اجتماعی آن‌ها دارد، چنان که پس از بیان وضعیت شهر آمد و توضیح دقیق دربارهٔ سور و حصار شهر، شگفتی خود را از آبادانی و استحکام بناها و حصار شهر پنهان نمی‌دارد و تصریح می‌کند که «من فراوان شهرها و قلعه‌ها را دیدم در بلاد عرب و عجم و ترک و مثل آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین چنان باشد و نه نیز از کس شنیدم که گفت چنان جای دیگر دیده‌ام» (همان: ۱۳-۱۴).

چند قرن بعد، در سال ۶۱۸ ق که نجم‌الدین رازی در گریز از مقابل سپاه مغول، در جستجوی سرزمینی امن و آباد بود، از بازرگانان و آگاهان به اوضاع سرزمین‌های مختلف و به تعبیر او «ارباب نظر و اصحاب تجارت» پرس‌وجو و تحقیق کرده است و همه به اتفاق به وی پاسخ داده‌اند که «دیاری بدین صفات و بلادی بدین خاصیات در این وقت بلاد روم است که هم به مذهب اهل سنت و جماعت آراسته است و هم به عدل و انصاف و امن و رخص پیراسته» (رازی، ۱۳۶۵: ۲۰). هنگامی که برای وی «این معنی محقق گشت که اسباب جمعیت و دل پروری و نشر علم ... جز در آن دیار مهیا و مهتا نگردد ... واجب شناخت بی‌توقف روی بدین خطهٔ مبارک نهادن» (همان: ۲۱-۲۲).

سومین عامل که به نظر می‌رسد در جلب نظر مهاجران برای انتخاب شهرهای آسیای صغیر تأثیر گذار بوده، وجود نوعی فضای آزاد و فارغ از تعصب‌های فرقه‌ای و مذهبی و کلامی در آن سرزمین بود. این خصوصیت به ویژه در جلب توجه اهل دانش و اندیشه تأثیر قابل ملاحظه‌ای می‌توانست داشته باشد. در این سال‌ها که در محیط خراسان و عراق و چه بسا مناطق دیگر سرزمین‌های ایران نیز، تعصب و افراط و عداوت و سخت‌گیرهای اعتقادی و فرقه‌ای موج می‌زد (نک. اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۵۳۳؛ قس، فروزانفر، ۱۳۶۱: ۹-۱۶)، وجود سرزمینی که فضای آن اندکی عاری از این عصبیت‌ها و خشک مغزی‌ها باشد، اهمیت و ارزش خاصی داشت. از قراین موجود چنین برمی‌آید که بافت جمعیتی مناطق آسیای صغیر،

وجود و حضور مردمانی با زبان‌ها و آیین‌های مختلف از عرب و ترک و ایرانی و رومی در آن دیار و نیز همسایگی با یونان و بهره‌مندی از سنت آزاد اندیشی و تسامح رایج در آن سرزمین (نک، ناصر خسرو، همان: ۱۰؛ زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۶؛ قس، باستانی پاریزی، ۱۳۸۹: ۲۳) فضای مساعدی را برای هم زیستی و مدارا و تساهل فراهم کرده بود. در بسیاری از شهرهای خراسان و عراق اگر گونه‌ای تنوع زبانی و یا آیینی نیز وجود داشت، این تنوع به تضادها و آتش‌افروزی‌ها و درگیری‌ها دامن می‌زد. نمونه تلخ، نفرت‌انگیز و فاجعه‌بار آن را در همین دوره در کشاکش‌ها حنیفیان و شافعیان اصفهان به ریاست دو خاندان آل‌صاعد و آل‌خجند می‌توان دید که سرانجام به سبب تبانی شافعیان با مغول به گشوده شدن دروازه‌های شهر به روی چنگیزیان و قتل عام مردم شهر پایان گرفت (نک: اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۵۳۳).

بدیهی است کسانی که پیش از حمله مغول بارها شاهد چنین کشاکش‌های مذهبی و فرقه‌ای بودند، در آرزوی مهاجرت به سرزمینی باشند که مقداری از این نوع عصبیت‌های کور به دور باشد. سرزمین روم، حداقل پیش از حمله مغول و حتی بعد از آن نیز تا حدود زیادی از این گونه ستیزهای بدفرجام به دور بود، از این رو کم نبودند کسانی که مهاجرت به آن دیار را بر اقامت در وطن ترجیح می‌دادند.

آخرین نکته‌ای که درباره علت مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر می‌توان ذکر کرد، فاصله قابل توجه این سرزمین از مناطق درگیری لشکر مغول با سپاهیان خوارزمشاه بود. این ویژگی موجب می‌شد که این سرزمین تا مدت‌ها از یورش مهاجمان مغول در امان بماند و در قیاس با سرزمین‌های ایران محیط امن تلقی شود. چه بسا مهاجرانی که در آن سال‌ها رو به جانب روم نهادند، گمان می‌بردند که به منطقه امنی پناه می‌برند و هرگز پای سربازان مغول بدان نخواهد رسید.

به هر روی این علل و عوامل و علت‌های دیگری از این نوع، روم و آسیای صغیر را به پناهگاه مردم مناطق مختلف سرزمین‌های ایران مبدل کرده بود. علاوه بر روایت‌ها و اشارت‌های تاریخی که مهر تأیید بر این واقعیت می‌زنند، در شعر این روزگار نیز می‌توان

انعکاس آن را باز یافت. ابن بی بی مؤلف *سلجوقنامه* ضمن اشاره به تصمیم علاءالدین کیقباد سلجوقی برای ساختن بارو و حصار شهر قونیه، گزارشی شاعرانه از آبادانی و کثرت جمعیت شهر در آن ایام به دست می‌دهد (ابن بی بی، ۱۹۰۲م: ۱۰۴) و به مناسبت آن ابیاتی را نقل می‌کند که مؤید حضور مردم سرزمین‌های مختلف در قونیه آن روزگار است:

زهر کشوری مردمان تاخته	در آن شهر خرم وطن ساخته
نه شهری که آن عالمی بد تمام	یکی ژرف دریا بد و شهر نام

افراد، گروه‌ها و خاندان‌های مهاجر

با وجود سکوت منابع درباره پدیده مهاجرت و ثبت مشخصات مهاجران، از اشاراتی که به مناسبت شرح برخی از حوادث در این منابع آمده است، می‌توان به تنوع طیف مهاجران ایرانی وقوف یافت. در یک تقسیم بندی کلی این مهاجران را می‌توان به دو گروه بزرگ زیر تقسیم کرد:

۱- سپاهیان و توده‌های مردم، ۲- افراد و خاندان‌های سرشناس.

الف- سپاهیان و توده‌های مردم: نویسندگان تاریخ این دوره نیز مانند بسیاری دیگر از دوره‌های تاریخی چنان به رخداد‌های مربوط به ارباب قدرت مشغول بوده‌اند که مجال برای پرداختن به زندگی مردم معمولی کوچه و بازار نیافته‌اند. این مردمان از تبار گمنامان بوده‌اند، در گمنامی زیسته‌اند و رنج و شادی آن‌ها توجه کسی را به خود جلب نکرده و سوانح حیاتشان در جایی ثبت نشده است، با این حال با تأمل در تذکره‌ها و آثاری که به شرح احوال مشایخ عرفان و تصوف پرداخته‌اند، به خصوص در آثاری نظیر *رساله فریدون سپهسالار* و *مناقب‌العارفین* شمس‌الدین احمد افلاکی که درباره مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، عارف بزرگ قرن هفتم نوشته شده‌اند، گاهی جای برخی ایرانیان بی‌نام و نشان مهاجر را می‌توان دید. برخی از اینان در شمار وابستگان و مریدان مشایخ تصوف و شخصیت‌های سرشناس بودند، چنان که به گفته سپهسالار سیصد تن بهالدین‌ولد را در مهاجرت به آسیای صغیر همراهی می‌کردند (سپهسالار، ۱۳۶۸: ۱۳) و نجم‌الدین رازی

براساس تصریح خود «با جمعی درویشان و عزیزان» راهی این منطقه شده است (رازی، ۱۳۶۵: ۱۹) و بعضی دیگر به گروه‌هایی نظیر «اخی‌ها» و «قلندریه» پیوستگی داشتند، (نک، افلاکی، ۱۳۶۲: ۱/۲۱۵؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۹۵) و یا در شمار پیشه‌وران بودند، جمعی نیز سپاهیان بودند که پس از شکست سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، از برابر لشکر مغول گریخته و به آسیای صغیر پناه آورده بودند. اینان پس از رسیدن به قلمرو علاء‌الدین کیقباد سلجوقی از وی درخواست کمک و مساعدت کردند، علاء‌الدین سرزمین‌هایی را در ارزنه الروم و ارزنجان به این سپاهیان خوارزمی واگذار کرد، و آنان که به «خوارزمیه» معروف شدند به عنوان قشون مزدور به خدمت سلاطین سلجوقی درآمدند (نک: مشکور، ۱۳۵۰: نود و نه؛ قس: ریاحی، ۱۳۶۹: ۸۲-۸۳). در متون تاریخی این دوره، گاهی ضمن شرح برخی کشاکش‌های رایج میان مدعیان پادشاهی در درون حکومت سلجوقی، از حضور و مشارکت «تاجیک‌ها» سخن به میان آمده است. این که آیا مقصود از این تاجیک‌ها، همین خوارزمیان بودند یا نه؟ به درستی معلوم نیست، اما حکایت از این واقعیت دارد که گروه بزرگی از ایرانیان بی‌نام و نشان در کشمکش‌های داخلی آسیای صغیر نقش در خور توجهی داشتند (نک: ریاحی، همان: ۸۳).

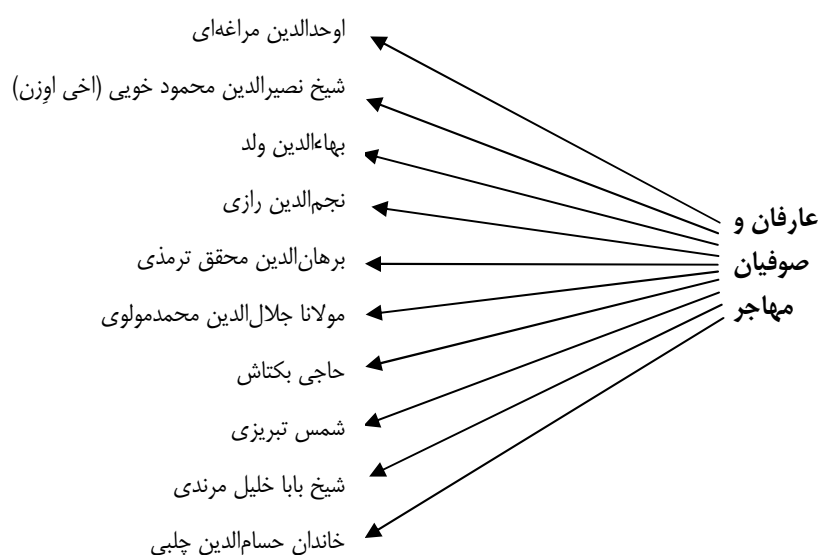
ب- مهاجران صاحب‌نام: در میان مهاجران ایرانی، نام بسیاری از افراد فرهیخته و سرشناس را می‌توان دید که هر یک به نوعی در تحولات فکری، فرهنگی و سیاسی منطقه تأثیر گذاشته‌اند و از همین رو نیز غالباً نام آن‌ها در متون بازمانده از قرن هفتم و یا در آثار محققان‌ای که بعدها به تحریر درآمده، ثبت شده است. این سرشناسان ایرانی را به مناسبت موقعیت و جایگاه و شغل و پیشینه آن‌ها، می‌توان به طیف‌های مختلف تقسیم کرد، در میان اینان هم می‌توان صاحبان مقامات معنوی را یافت و هم واجدان مقامات دنیوی را، برخی عارفانند، بعضی شاعر، بعضی وزیر یا دبیرند و یا قاضی و امیر، گاهی کسانی را می‌توان یافت که در چند عرصه نامدارند هم عارفانند و هم شاعر و یا هم وزیرند و هم شاعر. در این جا مجال آن نیست تا درباره همه این مشاهیر به تفصیل سخن گفته شود، از این جهت تنها به فهرست این کسان و اشارتی کوتاه به هر یک از طیف‌های مهاجر، ذیل چند عنوان بسنده می‌کنیم:

۱- صوفیان و عارفان مهاجر: قرن هفتم، دوران رواج و گسترش تصوف و عرفان در آسیای صغیر بود. عوامل گوناگونی نظیر تسامح و تساهل دینی و مذهبی سلجوقیان این دیار، حمله مغول و بی‌ثباتی و ناپایداری اوضاع و علل و عوامل دیگری که برخی از آنها را استاد عبدالباقی گولپینارلی ضمن اثر محققانه خود درباره مولانا جلال‌الدین برشمرده است، در اشاعه تصوف در آناتولی و آسیای صغیر مؤثر بود (نک: گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۴۸).

در این قرن، به‌خصوص از دوره علاء‌الدین کبچاد سلجوقی به بعد شاهد حضور بسیاری از بزرگان عرفان و تصوف در مناطق مختلف آسیای صغیر هستیم. بسیاری از این صاحبان خرقة و خانقاه تأثیرات دیر پا بر تحولات فکری، فرهنگی و حتی اجتماعی و سیاسی آناتولی گذاشته‌اند. برخی از این‌ها سال‌های طولانی در این منطقه زیسته‌اند و سپس به مناطق دیگری مانند بغداد و دمشق مهاجرت کرده‌اند، اوحالدین کرمانی (متوفی ۶۳۵)، فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸ ق)، نجم‌الدین رازی (متوفی ۶۵۴ ق)، شمس تبریزی (متوفی) و ... از آن جمله‌اند، بعضی دیگر تا پایان عمر در آناتولی و آسیای صغیر اقامت گزیده و در همان جا چشم از جهان فرو بسته‌اند. سلطان العلماء بهاء‌الدین ولد متوفی ۶۲۸ ق، برهان‌الدین محقق ترمذی (متوفی ۶۳۸ ق)، شیخ نصیرالدین محمود ن احمد خویی «اخی اورن» (۶۵۹ ق)، مولانا جلال‌الدین (متوفی ۶۷۲ ق) و ... از زمره این کسان هستند. این مشایخ تصوف اغلب از نسل اول مهاجران ایرانی بودند. با این حال کسانی از نسل دوم مهاجران نیز که تبار ایرانی داشتند، در این سال‌ها در شهرهای آسیای صغیر می‌زیسته‌اند. حسام‌الدین چلبی (متوفی ۶۸۳ ق)، خلیفه مولانا، از آن جمله است. در مطالعه حاضر به نسل دوم مهاجران پرداخته نشده است.

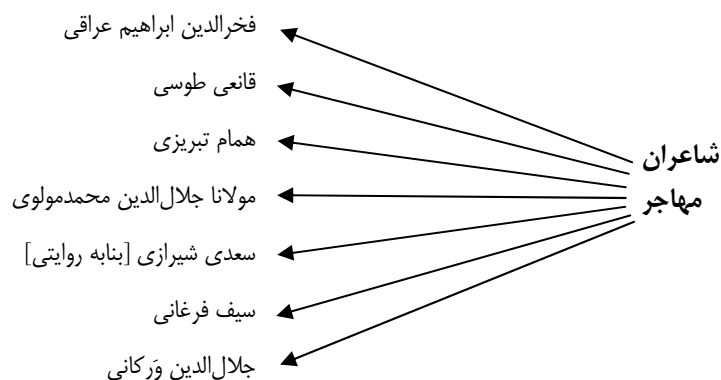
نکته دیگری که درباره این گروه از مهاجران در خور ذکر می‌نماید این است که اغلب آنان به شعر و شاعری نیز شهرت داشته‌اند و یا در تذکره‌ها از آنان به عنوان شاعر یاد شده است. اوحالدین کرمانی، نجم‌الدین رازی، فخرالدین عراقی و مولانا جلال‌الدین و ... از جمله مشایخ صوفیه به شمار می‌آیند که به شاعری نیز مشهورند. در سال‌های بعد گاهی بعد شاعری شخصیت بعضی از آنها نظیر مولانا و عراقی بر ابعاد صوفیانه شخصیت آنان سایه انداخته است، از این رو در فهرستی که پس از این عرضه می‌شود، با توجه به بعد غالب

شخصیت آنان شاعران و عارفان از یکدیگر تفکیک شده‌اند و گاهی نام یکی از آنان به سبب اشتها در هر دو زمینه، در دو فهرست تکرار شده است. در این جا جهت پرهیز از اطالۀ کلام، تنها به ذکر فهرستی از این صوفیان بسنده می‌کنیم و از پرداختن به زمان و کیفیت مهاجرت، مدت اقامت و میزان تأثیر گذاری آنان بر محیط آن روزگار صرف نظر می‌کنم.



۲- **شاعران مهاجر:** در میان مهاجران ایرانی قرن هفتم، نام بعضی از شاعران نامدار مهاجر نیز به چشم می‌خورد. برخی از آنان اقامت کوتاه‌مدت و موقتی در آسیای صغیر و آناتولی داشتند. همام تبریزی و سعدی شیرازی از آن جمله‌اند. این در حالی است که روایت‌های موجود دربارهٔ مسافرت آنان به آسیای صغیر و قونیه را قابل اعتماد تلقی کنیم. در مورد حضور این دو شاعر معروف شیرازی و تبریزی روایت‌های متفاوتی در منابع وجود دارد که ناگزیر باید با احتیاط تلقی کرد (نک، فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۲۶-۱۳۴؛ ریاحی ۱۳۶۹: ۷۸، ۱۱۰). به هر روی اگر حضور آن‌ها را در دیار روم قطعی بینداریم، باید بپذیریم که مدت اقامت آنان

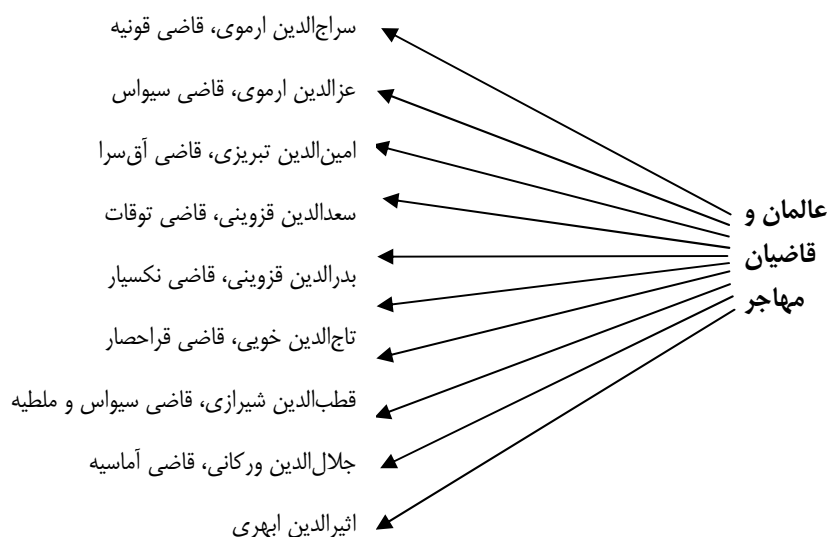
در این منطقه کوتاه بوده است. به عنوان نمونه دربارهٔ همام تبریزی، جامع دیوان عراقی نوشته است که پس از قتل معین‌الدین پروانه، شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان به منظور ضبط اموال وی به ولایت روم آمد و مولانا همام‌الدین در صحبت خواجه بود (عراقی، ۱۳۷۰، مقدمه جامع دیوان: ۳۲). در برخی منابع نیز از ملاقات او با مولانا جلال‌الدین سخن گفته شده است. از قراین چنین استنباط می‌شود که همام تبریزی به همراه شمس‌الدین جوینی به سرزمین روم آمده و پس از آن که جوینی مأموریت خود را به پایان برده، به همراه وی به تبریز بازگشته است. سعدی نیز احتمالاً در ضمن سیر و سیاحت خود به قونیه آمده و اگر ضبط منابع درست باشد، با مولانا دیدار کرده است (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ۲۶۷). اگر چنین سفر و ملاقاتی درست باشد، احتمالاً پیش از سال ۶۵۵ هـ. بوده است و سعدی پس از مدتی اقامت، این سرزمین را به مقصد شیراز ترک گفته است. گر چه از برخی اقوال به طور ضمنی استنباط می‌شود که گویا سعدی پس از مدتی اقامت در شیراز راهی آسیای صغیر و قونیه شده است (نک، فروزانفر، همان: ۱۳۲-۱۳۴) شاعران دیگری مانند قانعی طوسی، سیف فرغانی - اگر بتوانیم او را شاعری ایرانی بینداریم - و فخرالدین عراقی را می‌توان در شمار شاعران مهاجر قلمداد کرد که مدت‌های طولانی و گاهی تا پایان عمر در این دیار زیسته و رخ در نقاب خاک کشیده‌اند. برخی از اینان در حوزه‌های دیگر شهرتی افزون‌تر از شاعری به دست آورده‌اند، چنان که جلال‌الدین ورکانی از مردم جوشقان کاشان با همهٔ توانایی در سرودن شعر، بیشتر به عنوان قاضی و واعظ شهرت یافته و کمتر به شاعری شناخته شده است (نک، ریاحی، همان: ۶۷-۶۹).



۳- عالمان و قاضیان مهاجر: شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که در قرن هفتم علما و دانشمندان بسیاری از مناطق مختلف سرزمین‌های ایران در آسیای صغیر اقامت داشته‌اند و تعدادی از این کسان که از شهرت افزون‌تری برخوردار بوده‌اند، مدت‌ها به مسند قضا نشستند، چنان که قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ هـ.) همکار خواجه نصیر الدین طوسی در رصدخانهٔ مراغه، مدتی قاضی سیواس و ملطیه بوده است (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۲۲). برخی دیگر نیز که به هر دلیل از قبول منصب و مقام پرهیز داشتند به تعلیم و تألیف پرداخته‌اند. اثیرالدین ابهری (متوفی ۶۶۰) از حکما و علمای منطق و شاگرد فخرالدین رازی از آن جمله بود. وی پس از بروز فتنه تاتار مدتی در دیار روم به سر برد و در آن‌جا به تدریس و تألیف اشتغال داشت (نک: اقبال، ۱۳۶۵: ۵۰۰-۵۰۱).

گزارشی که آق‌سرایبی در تاریخ سلاجقه خود در مورد قضات دوران غیاث‌الدین کیخسرو بن رکن‌الدین و محل خدمت آنان می‌دهد، به تنهایی می‌تواند نشان‌دهندهٔ وسعت حضور دانشمندان ایرانی در شهرهای مختلف آسیای صغیر در عهد سلجوقیان باشد. از هشت قاضی که در دوران حکومت غیاث‌الدین عهده‌دار منصب قضا بودند و آق‌سرایبی، نام و محل خدمت آنان را ذکر کرده است (آق‌سرایبی، ۱۳۶۲: ۹۰)، شش تن به شهرهای ایران منسوب‌اند و نسبت دو تن دیگر در این گزارش نیامده است تا بتوان دربارهٔ منشأ و مولد آنان سخن گفت. آن شش قاضی ایرانی عبارت‌اند از:

۱- سراج‌الدین ارموی، قاضی قونیه ۲- عزالدین ارموی، قاضی سیواس ۳- امین‌الدین تبریزی، قاضی آق‌سرا ۴- سعدالدین قزوینی، قاضی توقات ۵- بدرالدین قزوینی، قاضی نکیسار ۶- تاج‌الدین خویی، قاضی قرا حصار.

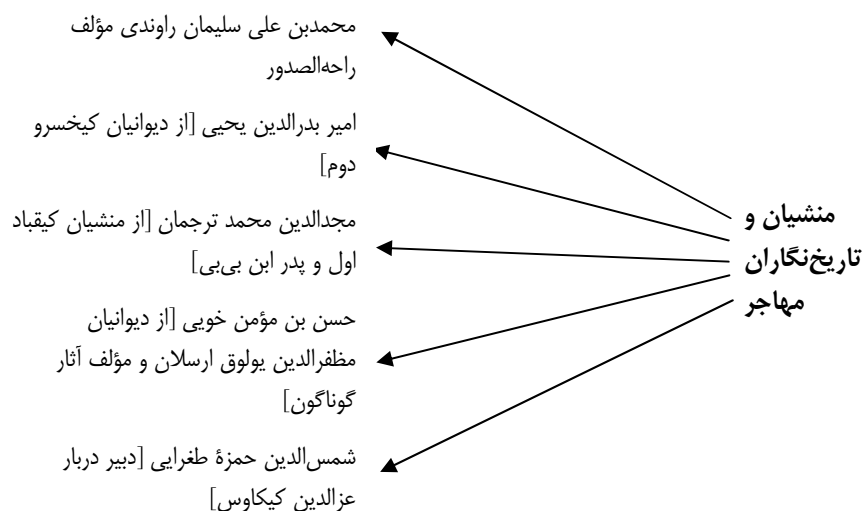


۴- منشیان و تاریخ نگاران مهاجر: در آستانه حمله مغول و یا متعاقب این حمله، کسانی از منشیان و تاریخ نویسان ایرانی نیز به سرزمین روم و آسیای صغیر مهاجرت کردند. اینان به اقتضای مهارت و پیشینه خود، غالباً جذب دستگاه حکومت‌های وقت خود شدند و به سبب حضور در ساختار قدرت از کم و کیف رویدادهای روزگار، اطلاعات منحصر به فردی داشتند. برخی از این منشیان و تاریخ‌نویسان با نگارش آثاری درباره حوادث و رخداد‌های مربوط به دستگاه قدرت، آگاهی‌های سودمندی را در زمینه جابه‌جایی متولیان حکومت، طیف‌ها و افراد صاحب نفوذ و مؤثر در تحولات سیاسی و پاره‌ای مسائل و واقعیت‌های اجتماعی عصر گرد آورده و به یادگار گذاشته‌اند و بعضی دیگر با نوشتن آثاری درباره فن انشا و نقل نمونه‌هایی

از فرمان‌ها، اطلاعات ارزنده‌ای در خصوص القاب و وظایف صاحب منصبان و ارکان دولت سلجوقی در اختیار پژوهشگران و تاریخ نگاران دوره‌های بعد قرار داده‌اند. از میان این گروه محمد بن سلیمان راوندی با نوشتن کتاب *راحه الصدور* و ابن بی بی با تألیف *الاوامر والعلائیه فی امور العلائیه* یا *سلجوقنامه* منابع گرانقدری را برای مطالعه رویدادها و تحولات دوره حکومت سلجوقیان آسیای صغیر فراهم آورده‌اند، آثار حسن بن عبدالمؤمن خویی از جمله کتاب‌های *نزهه الکتب و تحفه الالباب* و *قواعد الرسائل* و *فرائد الفضائل* و *رسوم الرسائل* و *نجوم الفضائل* او نیز در روشن کردن پاره‌ای از زوایای عصر، حاوی اطلاعات سودمند و درجه اولی است که از طریق آن‌ها می‌توان علاوه بر فنون انشا و موازین نگارش و ترسل در آن روزگار، آگاهی‌های دیگری را درباره عناوین و القاب و وظایف مقامات حکومتی به دست آورد.

این منشیان و تاریخ نگاران از مناطق مختلف ایران برخاسته بودند، از خوی و گرگان و راوند کاشان تا خراسان. بعضی مانند راوندی و مجدالدین محمد ترجمان از نسل اول مهاجران بودند و برخی دیگر نظیر امیر بدرالدین یحیی، معاصر معین‌الدین پروانه، به نسل دوم مهاجران تعلق داشتند. وی که خاندانش از گرگان به آسیای صغیر مهاجرت کرده بودند و نسبش به فخرالدین اسعد گرگانی می‌رسید، در قونیه به دنیا آمده بود (نک: ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۲۶).

کسانی از این منشیان که به تاریخ‌نگاری اهتمام ورزیده‌اند، وقایع تاریخی را با بهره‌گیری از شیوه مرسوم ترسل و انشا پردازی عصر به نگارش درآورده‌اند، به گونه‌ای که شعر و نثر را در نوشته‌های خود درهم آمیخته‌اند و از صنایع ادبی به فراوانی استفاده کرده‌اند و کوشیده‌اند تا ضمن روایت تاریخ، اثر ادبی و منشیانه پدید آورند. آنان، چنان که ابن بی بی اشاره می‌کند و آق‌سرایبی نیز تأکید می‌ورزد غالباً دیده‌ها و شنیده‌های خود را به قلم آورده‌اند (نک: ابن بی بی، ۱۹۰۲: ۳۳۷؛ آق‌سرایبی، ۱۳۶۲: ۳۴) از این رو در مجموع آثار قابل اعتنا و استنادی تدارک دیده‌اند.



۵- وزیران و صاحب منصبان مهاجر: در میان مهاجران ایرانی و ایرانی تبار کم نبودند کسانی که به سبب دانش و کاردانی، در جامعه قرن هفتم آسیای صغیر به مقام و منزلت‌های مهم سیاسی دست یافتند و بر مسند امارت و وزارت نشستند. درباره این وزیران و صاحب منصبان، در خلال آثار تاریخی بازمانده از این دوره، اطلاعات بالنسبه زیادی وجود دارد، از این رو جای چندان برای توضیح و تفصیل باقی نمی‌ماند. بسیاری از این صاحب منصبان علاوه بر لیاقت و کاردانی در عرصه سیاست، از قابلیت‌ها گوناگون دیگری نیز برخوردار بودند. معین‌الدین پروانه که از مکتب‌داری و معلمی به مقام پروانگی دست یافته بود، مظهر هوش و تدبیر و قدرت بود، او در تحولات آن روزگار چنان نقش پر اهمیتی داشت که نویسندگان عصر نظیر ابن بی‌بی و آق‌سرایبی مرگ او را آغاز دوران ویرانی آسیای صغیر و تیره روزی ساکنان آن سرزمین شمرده‌اند (نک: ابن بی‌بی: ۶۸۴، به نقل از، ریاحی، ۱۳۶۹: ۷۹؛ آق‌سرایبی، ۱۱۸) پدر او مهذب‌الدین علی دیلمی وزیر کیخسرو دوم سلجوقی پس از

شکست این سلطان سلجوقی از مغول، در سال ۶۴۰ هـ با درایت و کاردانی بقای سلطنت خاندان سلجوقی را تضمین کرد (نک: ابن بی‌بی: ۲۴۳-۲۴۴).

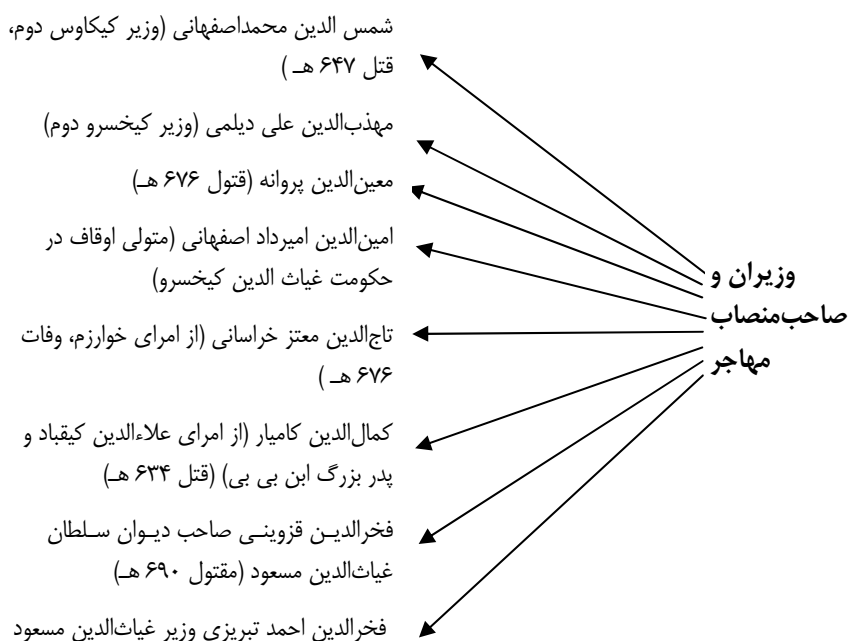
شمس الدین محمد اصفهانی (قتل ۶۴۷ هـ) وزیر کیکاوس دوم علاوه بر لیاقت و کاردانی، در شعر و ادب نیز دستی توانا داشت، ابن بی بی برخی از اشعار او را در تاریخ خود نقل کرده است (نک: فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۹۱-۱۹۰) نه فقط حامی شاعران و اهل ادب بود، بلکه خود مردی دانشمند و صاحب فضیلت بود. به سبب همین شایستگی بود که از سمت «اشراف مطبخ» به مقام وزارت رسید.

صاحب منصبان دیگر ایرانی نیز هر یک از توانمندی و دانش و یا شهامت و شجاعت بهره کافی داشتند. کمال الدین کامیار (قتل ۶۳۴ هـ) یکی از این امیران بود که در دوره علاء الدین کیقباد، فتح ارمنستان و گرجستان بر اثر کفایت و درایت او حاصل آمد. وی که پدر بزرگ مادری ابن بی بی بود، مردی صاحب شمشیر و قلم بود. ابن بی بی پس از توصیف توانایی و شجاعت او و این که «کمان صد منی و گرز تهمتنی او را - کسی تا گوش و بر دوش نتوانستی کشید» می نویسد که «بردقایق علوم و بر حقایق موجودات به طریق علمی اهل حکمت یونان احاطه کلی و جزوی حاصل داشت و در تحصیل اجزاء حکمیات فلاسفه از مستفیدان شهاب الدین حکیم سهروردی بود» (ابن بی بی: ۴۷۱-۴۷۹، به نقل از مشکور، ۱۳۵۰: هفده، هیچده) اگر این داوری ابن بی بی را درباره پدر بزرگ خود مقداری مبالغه آمیز تلقی کنیم، در این نکته که به هر حال کمال الدین کامیار از دلاوری و دانش نصیب در خور اعتنایی داشت، نمی توان تردید ورزید.

یکی از ایرانیانی که در عهد غیاث الدین مسعود کیکاوس (حکومت=۶۹۷-۶۸۲) به وزارت رسید فخرالدین محمد مستوفی از خاندان سرشناس مستوفی قزوینی و پسر عمومی حمدالله مستوفی مؤلف نزهه القلوب و تاریخ گزیده بود وی که مانند بسیاری از همگان خود درگیر کشاکشها و دسیسه های روزگار خود بر سر قدرت و حذف رقیبان بود، سرانجام خود نیز قربانی توطئه سعدالدوله وزیر ارغون شد و در سال ۶۸۹ هـ به قتل رسید (نک، مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۷۹، ۵۶۸، ۵۹۹) پس از کشته شدن مستوفی قزوینی یک ایرانی دیگر بر مسند

وزارت نشست و او فخرالدین احمد لاکوشی تبریزی بود، حمدالله مستوفی تدبیر او را در اداره امور ملک روم ستوده است (نک همان: ۴۷۹-۴۸۰).

تنگی مجال اجازه نمی‌دهد تا درباره یکایک این امیران و وزیران به تفصیل سخن گفته شود، از این رو به همین اشارت بسنده می‌کنیم و با ذکر نام برخی از آنان این بخش را به پایان می‌بریم.



توزیع جغرافیایی مهاجران

اشارات موجود در متون تاریخی، ادبی و صوفیانه بازمانده از قرن هفتم مؤید آن است که در این دوره، مهاجران ایرانی در بسیاری از شهرهای آسیای صغیر از جمله در قونیه، سیواس، آق شهر، ملطیه، قیصریه، آقسرا و ارزنجان حضور داشته‌اند. برخی قراین حکایت از آن دارد

که این مهاجران غالباً در شهرها اقامت گزیده بودند و برخلاف مهاجران دیگری مانند ترکمن‌ها که معمولاً در روستاها اسکان می‌یافتند (نک، ریاحی، همان: ۶) ایرانیان مهاجر شهرهای بزرگ و معروف منطقه را جهت سکونت ترجیح می‌دادند. ترجیح شهر بر روستا خود تا حدی می‌تواند مبین خاستگاه شهری این مهاجران نیز باشد. آگاهی‌های موجود درباره تعداد قابل توجهی از مهاجران صاحب نام نیز مؤید این نکته است که آنان پیش از مهاجرت به آسیای صغیر در شهرهایی نظیر بلخ، طوس، اصفهان، تبریز، ارومیه، خوی، قزوین، کاشان اقامت داشته‌اند. علاوه بر این، جایگاه علمی و اجتماعی غالب آنان نیز اقتضا می‌کرد که متناسب با موقعیت خود در شهرها سکونت اختیار کنند. از این رو درباره محدوده جغرافیایی حضور آنان، نمی‌توان با دقت سخن گفت. لازمه چنین اظهار نظری صرف وقت بسیار و مطالعه وسیع آثار و اسناد بازمانده از آن روزگار است، در این مجال تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که براساس شواهد تاریخی، در قرن هفتم ایرانیان مهاجر، تقریباً در همه شهرهای آسیای صغیر حضور داشته‌اند نهایت اینکه، حضور آن‌ها در بعضی از شهرها مانند قونیه، قیصریه، ارزنجان پر رنگ و دربارهای از شهرها تا حدودی کم رنگ بوده است.

تعامل مهاجران ایرانی با حکومت و مردم

آنچه پیش از این درباره مهاجران صاحب نام ایرانی، اعم از مشایخ عرفان و تصوف، عالمان و قاضیان، شاعران، منشیان و امیران و وزیران به اجمال بیان کردیم، می‌تواند به نیکی معرف حسن استقبال مردم و حکومت‌های وقت از این مهاجران باشد، آنان اغلب نه تنها مورد توجه حاکمان روزگار قرار گرفته‌اند، بلکه از جانب مردم منطقه نیز با حسن استقبال و تکریم و احترام پذیرفته شده‌اند، با این حال به نظر می‌رسد مناسبات حسنه موجود در مواردی هر چند اندک دستخوش اختلال بوده است. در این جا تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم که به گونه‌ای از وجود نوعی نقار و نارضایتی میان برخی از این مهاجران و مردم یا حکومت‌های منطقه حکایت دارد.

نمونه نخست دیدگاه یک مهاجر سرشناس ایرانی، نجم‌الدین رازی مؤلف کتاب *مرصادالعباد* را منعکس می‌سازد و ناخرسندی او را از اوضاع دیار روم بازتاب می‌دهد.

چنان که پیش از این اشاره کردیم نجم‌الدین رازی یکی از مهاجران ایرانی بود که در سال ۶۱۸ هـ پس از تحقیق و جستجو و اطمینان از امنیت و رفاه سرزمین روم و آراستگی آن به مذهب اهل سنت و جماعت و عدل و انصاف، به همراه مریدان خود به قلمرو علاءالدین کیقباد سلجوقی پناه آورد و کتاب *مرصادالعباد* خود را به این بازمانده آل سلجوقی تقدیم داشت، وی در مقدمه این کتاب که به قصد اهدا به سلطان سلجوقی در رمضان ۶۱۸ هـ در شهر قیصریه به تحریر درآورده است، پس از ستایش‌های بسیار از علاءالدین کیقباد و اوضاع قلمرو او، دلایل انتخاب سرزمین روم و آسیای صغیر را جهت مهاجرت خود و مریدانش توضیح داده است (نک: رازی، ۱۳۶۵: ۲۰-۲۶). او مدتی بعد با سرخوردگی و یأس، قلمرو کیقباد را ترک گفت و راهی ناحیه ارزنجان شد و کتاب *مرموزات* اسدی در *مزبورات* داودی خود را به نام داود دوم پادشاه این ناحیه تألیف کرد. در این زمان که سه سال از ورود او به آسیای صغیر می‌گذشت، در مقدمه کتاب خود به نقد و نکوهش اوضاع سرزمین‌های آسیای صغیر و به طور خاص قلمرو حکومتی کیقباد سلجوقی پرداخت و بر همه پندارها و تصورات پیشین خود درباره این منطقه و حکمران آن خط بطلان کشید و تصویر دیگری از آن دیار عرضه کرد که با آنچه در مقدمه *مرصادالعباد* آورده بود، تعارض آشکاری داشت (رازی، ۱۳۵۲: ۵) در این تصویر تازه، او سرزمین روم را جایی معرفی می‌کند که در بازارهای آن هر متاعی رواج دارد، جز متاع دین، ریاکاران و دغلبازان مورد توجه و احترام‌اند و دینداران و اهل یقین مطرود، مردمان آن دیار فاقد قدرت تشخیص‌اند و به تعبیر او مشک را از پشک تمیز نمی‌دهند، همه مردم آن جا از وضع و شریف سر و ته یک کرباسند. سخن او چنین است: «در رسته آن بازارها [دیار روم] هر متاع را رواج دیدم الا متاع دین را و هر مزور و ملتبس را خریدار یافتم الا اهل یقین را، کس ندیدم در آن دیار که مشک از پشک فرق کند یا تمییز میان اهل صدق و زرق کند، هر چند وضع و شریف آن دیار را آزمودم، البستان کله کرفس نمودم، چون دیدم «آیس فی الدار دیار» به کلی دل برگرفتم از آن دیار (همانجا).

نمونه دوم نشان‌دهنده نارضایتی مردم از حضور برخی ایرانیان در آسیای صغیر و به طور خاص در شهر قیصریه است. این نارضایتی در یک قصیده ۴۳ بیتی بازتاب یافته است که آن

را شاعری به نام مهذب قیصریه‌ای سروده است. این قصیده در ضمن مجموعه‌ای از منشآت خطی ضبط شده است که در اواخر قرن هفتم در آق‌سرا ترتیب یافته و اکنون در کتابخانه ملی تبریز نگهداری می‌شود (نک: ریاحی: ۸۵-۸۶).

شعر قیصریه‌ای از حیث موازین ادبی و هنری ارزش و اعتبار چندانی ندارد، تعابیر عامیانه و دشنام‌هایی که شاعر در این قصیده آورده است نشان‌دهنده آن است که به تعبیر محمدامین ریاحی، گوینده از عوام مردم بوده است، اما از آن جا که شعر او متضمن واقعیت‌هایی از اوضاع اجتماعی روزگار است از اهمیت خاصی برخوردار است. درج آن در یک مجموعه معتبر نیز، به گفته این محقق ایرانی حکایت از آن دارد که آن چه مهذب قیصریه‌ای در شعر خود آورده است، احتمالاً زبان حال بسیاری از ساکنان دیار روم بوده است.

زبان قیصریه‌ای در شعری که به نکوهش خراسانیان اختصاص یافته، تند و گزنده و سرشار از طعن و ناسزا است، این خصیصه زبانی مبین آن است که شاعر کینه‌ای عمیق از این نورسیدگان پر ادعای خراسانی دارد که به زعم او به استعمار مردم منطقه می‌پردازند و خود را برتر از آن‌ها می‌شمارند. مهذب قیصریه‌ای در این شعر خراسانیان را افراد بی‌اصل و نسبی معرفی می‌کند که در آسیای صغیر خود را امیر و شاه و برخوردار از ثروت‌های کلان معرفی می‌کنند، در حالی که اگر در مورد آنان تحقیق شود معلوم خواهد شد یا تون تاب حمامی در هرات بوده‌اند و یا در خراسان پیشه‌گدایی داشته‌اند. شاعر این خراسانیان را «پارسی شکل و ترکمان آسا» معرفی می‌کند که ظاهری موقر و برخوردار از فضل و فرهنگ دارند، اما در واقع همانند ترکمانان بی‌بهره از فرهنگ و فضیلت هستند. چکیده کلام مهذب قیصریه‌ای این است که خراسانیان باطنی برخلاف ظاهر دارند، همه در غربت لاف بزرگی می‌زنند، حال آن که هیچ نشانی از فضل و کمال ندارند. در این جا چند بیت از شعر این شاعر قیصریه‌ای را به سبب اهمیت جامعه شناختی آن نقل می‌کنیم:

ای خراسانیان بی‌سر و پا	چند باشد بلا و جور شما؟
نه شما را حیا بود نه کرم	نه شما را وفا بود نه صفا

خون مستی ضعیف رومی را	به غرض می‌خورید چون حلوا
وه که برگشته باد آن بر و بوم	آه برکنده باد آن مأوا
هر که آن جاست کور مار و ضعیف	چون بدین جا رسید شد از درها
و آنکه گوید که میر ایرانیم	در هری گلخنی بود و گدا
همه لافی که در دیار خودیم	این یکی والی آن دگر والا
باز از ده نه از شما باشد	رافضی یا مباحی یا ترسا
همه جلاد رنگ و ملحد شکل	همه خونخوار و ظالم و بد را
نه به ده می‌دهید هجده به بیست	دستگاه شما بود زین جا
با لب کژ حکایت بسته	پارسی شکل ترکمن آسا
ور مصافی شود ز ناگاهی	همه تان را کنند دو ترک هبا
ای مهذب مگو تو همچو سگان	شعر مردار می‌کنی به خدا
که ز طوسی سگ مجوسی به	این سخن را صواب دان نه خطا

داوری نجم رازی و مهذب قیصریه‌ای را با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و توقعات زیاده‌جویانه نجم رازی و وجود شواهد گوناگونی که ناقض نظر مهذب قیصریه‌ای و مؤید همزیستی مسالمت‌آمیز و توأم با حرمت مردم و حکومت‌ها با مهاجران ایرانی است، باید با احتیاط تلقی کرد، این نمونه‌ها هر چند می‌تواند نشان‌دهنده اختلاف و عدم رضایت موردی میان برخی از مهاجران و ساکنان منطقه باشد، به گواهی قراین موجود قابل تعمیم به همه مهاجران و مردم بومی نیست، علاوه بر این از بعضی اشارات قیصریه‌ای می‌توان استنباط کرد که منظور وی از خراسانیان احتمالاً تنها همان خوارزمیانی بوده‌اند که پس از شکست جلال‌الدین خوارزمشاه در مناطقی از آسیای صغیر استقرار یافته، در برخی از مناقشات و کشاکش‌های اصحاب قدرت شرکت می‌جستند، نه همه ایرانیان و حتی خراسانیان. زیرا برخی از این خراسانیان از جمله برهان‌الدین محقق ترمذی نه تنها در همان عصر مهذب قیصریه‌ای مورد تکریم و احترام مردم قیصریه بودند (نک: زرین کوب، ۱۳۸۳: ۹۴)، بلکه در روزگار ما نیز پس از گذشت قرن‌ها همچنان آرامگاه او زیاتگاه مردم قیصریه است.

نتیجه

با وجود پیشینه حضور ایرانیان در آسیای صغیر، روند مهاجرت به آن سرزمین از سال‌های پایانی قرن ششم و دهه‌های نخست قرن هفتم شتاب افزون‌تری یافته است. سقوط حکومت سلجوقیان ایران، حوادث ایام فرمان‌روایی خوارزمشاهیان، اختلافات مذهبی و فرقه‌ای و سرانجام حمله مغول از عوامل اصلی تشدید روند مهاجرت در قرن هفتم بوده است. آسیای صغیر به سبب وفور نعمت، وجود امنیت نسبی، رواج فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، تسامح دینی و مذهبی و حمایت سلجوقیان روم از اهل علم و عرفان، در قیاس با سرزمین‌های دیگر از وضعیت و ظرفیت مناسب‌تری برای مهاجرت ایرانیان برخوردار بود. مهاجران ایرانی به طیف‌ها، اقشار و طبقات گوناگون تعلق داشتند. تعداد قابل توجهی از آنان در آسیای صغیر، به مناصب و مقامات برجسته معنوی و یا دنیوی دست یافته‌اند. مهاجران ایرانی، به ویژه سرشناسان آنها به دلیل جایگاه علمی، اجتماعی و سیاسی خود غالباً در شهرها سکونت گزیده‌اند. بسیاری از آنان، در مناطق مختلف آسیای صغیر از سوی مردم و حکومت‌ها با حسن استقبال مواجه شده‌اند، با این حال در مواردی تعامل میان آنها از اختلاف و کشمکش مصون نبوده است.

منابع

- ۱- آق‌سرای، محمودبن محمد (۱۳۶۲)، «تاریخ سلاحه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار»، تصحیح عثمان توران، انتشارات اساطیر، تهران چاپ دوم.
- ۲- ابن بی‌بی، یحیی‌بن محمد (۱۹۰۲ م)، «مختصر سلجوقنامه»، به اهتمام م. ه. هوتسما، چاپ لیدن.
- ۳- الاصفهانی، عمادالدین محمدبن حامد (۱۹۰۰ م)، «تاریخ دوله السلجوق»، اختصار، الفتح بن علی البنداری، طبع مصر.
- ۴- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۹۵۹ م) «مناقب العارفين»، به کوشش تحسین یازیچی، انتشارات انجمن تاریخ ترک.
- ۵- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵)، «تاریخ مغول»، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم.
- ۶- امامی خوبی، محمد تقی (۱۳۸۹) «ایران و عثمانی از گذشته تا امروز»، نک: حسن حضرتی، مشروطه عثمانی، پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران، چاپ اول.
- ۷- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۸۹) «همسایه از همسایه ارث میرد» نک: حضرتی، مشروطه عثمانی، پژوهشکده تاریخ اسلام، تهران، چاپ اول.
- ۸- جوینی عطاملک علاءالدین (۱۹۱۶)، «تاریخ جهانگشا»، تصحیح محمد قزوینی، انتشارات بامداد، تهران.
- ۹- الحسینی، صدرالدین ابی‌الحسن (۱۹۳۳ م)، «اخبارالدوله السلجوقیه»، تصحیح محمد اقبال، انتشارات دانشگاه پنجاب، لاهور.
- ۱۰- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۵) «مرصادالعباد»، به اهتمام محمدامین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران چاپ دوم.
- ۱۱- _____ (۱۳۵۲) «مرموزات اسدی»، در مزبورات داوودی، تصحیح شفیعی کدکنی، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، شعبه تهران چاپ اول.
- ۱۲- راوندی، محمدبن علی (۱۳۶۴)، «زاحه‌الصدور و آیه‌السرور»، تصحیح محمد اقبال، انتشارات امیر کبیر، تهران.

- ۱۳- ریاحی، محمدمبین (۱۳۶۹)، «ریان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی»، انتشارات پازنگ، تهران چاپ اول.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، «جستجو در تصوف ایران»، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم.
- ۱۵- _____ (۱۳۷۵)، «روزگاران، دنباله روزگاران ایران»، انتشارات سخن، تهران چاپ اول.
- ۱۶- _____ (۱۳۸۳)، «پله پله تا ملاقات خدا»، انتشارات علمی، تهران، چاپ بیست و دوم.
- ۱۷- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۱)، «تاریخ ادبیات ایران»، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۱۸- سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۶۸)، «زندگی‌نامه مولانا جلال‌الدین مولوی»، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ سوم.
- ۱۹- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، «فلندریه در تاریخ»، انتشارات سخن، تهران، چاپ اول.
- ۲۰- شیرازی، شرف‌الدین عبدالله (۱۳۴۶)، «تاریخ و صاف»، تحریر عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، چاپ اول.
- ۲۱- عراقی، فخرالدین ابراهیم (۱۳۷۰)، «کلیات دیوان عراقی»، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ ششم.
- ۲۲- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۱)، «زندگانی مولانا جلال‌الدین»، انتشارات زوار، تهران، چاپ چهارم.
- ۲۳- گلپنارلی، عبدالباقی (۱۳۶۳) «مولانا جلال‌الدین»، ترجمه توفیق سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول.
- ۲۴- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴) «تاریخ گزیده»، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم.
- ۲۵- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰)، «خبر سلاجقه روم»، کتاب فروشی تهران، تبریز، چاپ اول.
- ۲۶- موحد، محمد علی (۱۳۸۷)، «باغ سبز»، انتشارات کارنامه، تهران، چاپ دوم.
- ۲۷- ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۶۳)، «سفرنامه»، تصحیح محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ دوم.